

دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۹ هجری قمری

مسجد جامع دانشگاه شیراز

بحث شرح حدیث شاگرد امام صادق علیه السلام

جلسه اول

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۸/۱۲/۳۰ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۶/۰۶/۳۰ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَنَبِيَّةِ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا  
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِرُ عَلَى  
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛

«قال الله تعالى في كتابه الكريم: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ} وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۱.»

شب اول محرم الحرام ایام حزن و اندوه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، ان شاء الله در این ایام موفق به اقامه عزای سید و سالار شهیدان که از افضل قربات و ثوابات است باشیم. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم).

چون مدت هاست حقیر باید به آنچه که به عنوان وظیفه تشخیص می‌دهم عمل کنم و باز مدتی است که تشخیص من بر این بوده است که باید بیشتر تحقیق کنم و بنویسم تا اینکه بگویم و منبر بروم و سخنرانی کنم. شاید چند سالی است که جز سخنرانی در مسجد دانشگاه شیراز در ده روز و مدتی هم در ماه رمضان در شهر سرخس، جای دیگری سخنرانی و منبر نمی‌پذیرم و لذا بر این اساس در طول سال اگر به مطلبی روایتی نکته‌ای حدیثی که ارزشمند باشد برخورد داشته باشم، یادداشت می‌کنم تا در این دو محفل نورانی تقدیم عزیزان کنم. روایتی را از امام صادق (علیه السلام) دیدم روایت را پسندیدم، سود بردم، استفاده کردم؛ گفتم خدمت شما عزیزان هم تقدیم کنم به روح بلند رئیس مذهب امام صادق (عهلای السلام) هدیه کنید صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم).

«وَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ تَلَامِذَتِهِ أَيُّ شَيْءٍ تَعَلَّمْتَ مِنِّي؟ ۲»

امام صادق (علیه السلام) روزی به یکی از شاگردانشان فرمودند: در این مدتی که با ما بودی، به کلاس درس ما می‌آمدی، به خانه ما رفت و آمد داشتی، و با ما حشرونشر داشتی، چه از ما یاد گرفتی؟ در این دستگاه چه فهمیدی؟ این اولین نکته تربیتی است برای کسانی که به گونه‌ای معلم هستند.

والدین معلم فرزند هستند، فرزندان شما گاهی کج تابی فهم دارند و شما متوجه نیستید. استاد هستید، دانش‌آموزان شما کج تابی فهم دارند؛ ولی شما متوجه نیستید، من بالای منبر سخن می‌گویم ممکن است مخاطب من به خاطر ذهنیات خودش کج تابی فهمی پیدا کند و من متوجه نباشم.

گاه کسی که آموزنده است باید امتحان بگیرد، کنترل کند، ببیند طرف درست فهمیده یا نفهمیده است. پدر من در حرم مطهر امام رضا (علیه السلام) در بخش پاسخگویی به سؤالات شرعی حضور داشت. ایشان فرمودند یک جوانی آمد در اتاق و از ما استخاره خواست آن هم با قرآن! به او گفتم عزیز دل استخاره دوتا مقدمه دارد، اول باید فکر کرده باشید روی مطلب، فکرت به جایی نرسیده باشد،

رفته باشید سراغ مشورت با مشاور و مشورت هم به جایی نرسیده باشید! حالا وقت استخاره است. قبول نکرد اصرار که باید استخاره کنید. ایشان گفتند من به دلم گذشت بگویم حالا شما برای چه استخاره را می‌خواهید گفتیم شما برای چه استخاره را می‌خواهید گفت شما حاج آقا چه کار دارید شما استخاره کنید، من نیت می‌کنم شما استخاره کنید. ابوی می‌گفتند ما اصرار کردیم او انکار کرد. گفتیم من نمی‌گیرم تا شما نگوید برای چه می‌خواهید استخاره کنید که من بتوانم پیام آیه را بفهمم.

گفتند حاج آقا می‌خواهم استخاره کنید، اگر خوب آمد من پدرم را بکشم! استخاره اگر خوب آمد من بروم پدرم را بکشم! فهم این آقا از استخاره این بود که یکی از موارد استخاره قتل پدر است. اگر حالا استخاره خوب آمد من بروم پدر و مادرم را بکشم!

خیلی وقت‌ها ما مخاطبمان کج‌تابی در فهم دارد؛ زن و شوهر حرف هم را نمی‌فهمند، همدیگر را درک نمی‌کنند. باید بنشینند گه‌گاهی با هم خلوت کنند بگویند آقا از رفتار من فلان روز تو چه فهمیدی؟ از گفتار من در آن مکان تو چه گرفتی؟ خیلی از درگیری‌ها مال سوء فهم‌ها است مال بدفهمی‌ها است.

امام صادق (علیه‌السلام) به این شاگردشان فرمودند این مدت با ما رفت‌وآمد داشتی! شاگردی کردی، در محضر درس ما نشستی، چه از من یاد گرفتی؟ بنده گشتم در تاریخ که پیدا کنم این شاگردی که اینجا مورد توجه حضرت بوده است نامی یا نشانی از او ذکر شده است، متأسفانه پیدا نکردم. نیامده است که این شاگرد چه کسی بود! اما هر کس بود انسان قابل بود.

«قَالَ لَهُ يَا مَوْلَايَ ثَمَّانَ مَسَائِلَ ۳»؛

به امام صادق (علیه‌السلام) عرضه داشت آقا ما این مدت که خدمتان زانو زدیم، زحمت کشیدیم، رفت‌وآمد کردیم، هشت مسئله من از خدمت شما یاد گرفتم، هشت مطلب من از خدمت شما آموختم.

«قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُصِّهَا عَلَيَّ لِأَعْرِفَهَا ۴»؛

امام صادق علیه‌السلام فرمود خیلی خوب این هشت مطلب را بگو تا من بینم چه یاد گرفتی؟ چه فهمیدی؟ از اینجا عملاً یک دانش‌آموخته، یک دانش‌پژوه، یک متعلم، یک شاگرد، در محضر یک استاد درس پس می‌دهد، درس پس دادن این است که من چه فهمیدم، چه گرفتم.

ما امسال حج مشرف شدیم. خدا روزی کرد حج رفتیم. قبل از اینکه حج برویم من این کانال‌های تلگرامی را بعضاً می‌دیدم یا بعضی از سایت‌ها را دیدم اصلاً گویا بسیاری از مردم ما، شیعیان ابا عبدالله، شیعیان امام حسین (علیه‌السلام)، اصلاً حج، وجوب حج و استطاعت را نفهمیدند!

از نوشته‌ها معلوم بود که نمی‌فهمد حج یعنی چه؟

وجوب یعنی چه؟

کار واجب یعنی چه؟

اینکه کسی که مستطیع است حج نرود موقع مرگ به او می‌گویند تو یهودی یا نصرانی می‌میری تو مسلمان نیستی! یعنی چه؟

استطاعت را هم نفهمیدند که حالا من یک شب قصد دارم به‌عنوان مسئله شرعی استطاعت بگویم!

که اصلاً یعنی چه؟

بیش از هفتاد درصد مستطیع‌های ما نمی‌دانند مستطیع‌اند. بدفهمی و کج‌تابی فهم دارند در مسئله استطاعت حج، این را ان‌شاءالله یک روز خواهیم گفت.

راوی دارد درس پس می‌دهد خوب هم دارد درسش را پس می‌دهد.

«قَالَ الْاُولُو رَايْتُ كُلَّ مَحْبُوبٍ يُفَارِقُ عِنْدَ الْمَوْتِ حَبِيْبَهُ فَصَرَفْتُ هِمَّتِي اِلَى مَا لَا يُفَارِقُنِي بَلْ يُؤْنِسُنِي فِي وَحْدَتِي وَهُوَ فَعْلُ الْخَيْرِ فَقَالَ اَحْسَنْتَ وَاللّٰهُ ۵»؛

## همراه ماندگار

**مسئله اول** گفت آقا اولین چیزی که من از شما یاد گرفتم، از محضر شما آموختم این بود که من دیدم هر چیزی که مورد محبت و دوستی قرار می‌گیرد، هر چیزی که انسان‌ها به او عشق می‌ورزند، هر چیزی که انسان‌ها به او دل می‌بندند، این دلبستگی و این همراهی هست، هست، هست، حداکثر تا زمان مرگ! موقع مرگ جدا می‌شود. دیگر مرده را که گذاشتند در خاک نزدیک‌ترین خویشاوندان، زن آدم، بچه آدم، گریه می‌کند، به سروصورتش می‌زند، بعد هم خاک‌ها را می‌ریزند، لحد را می‌چینند، بعد هم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۶</sup>، همه برمی‌گردند.

هر محبوبی عندالموت یفارق حبیبه، از حبیب خودش و از محبوبش جدا می‌شود. دیدیم این که نشد! این آقا می‌گوید من از محضر شما این را آموختم که باید همت خود را صرف چیزی بکنم که من را ول نکند. رفیق نیمه‌راه نباشد، این جور نباشد حداکثر تا دم مرگ با من باشد. رفتم سراغ چیزی که مرد باشد، در رفاقت مردانگی به خرج بدهد، در رفاقت با من بیاید، بیاید، بیاید، بیاید در قبر در قبر هم بماند که بماند من را ترک نکند. دیدم آن چیزی که این چنین است، یک چیز بیشتر نیست و آن نیکوکاری است، کار خوب است، فعل الخیر! این روایت را مرحوم کلینی در کافی دارد، می‌فرماید وقتی انسان را در قبر می‌گذارند همه که رفتند، یک لحظه خدای متعال گویا روح را به بدن برمی‌گرداند، این مرده بلند می‌شود، سرش می‌خورد به لحد می‌خوابد، خیال می‌کند هنوز در دنیا هست، خیال می‌کند خواب هست. حالا که خواب هست. حالا که خواب هست، همه رفتند دیگر کسی در قبرستان نیست. حالا یک موجودی وارد قبر می‌شود در یکی از دو حالت، یا سیاه و بد گل و بدبو و بدذات یا زیبا و خوش‌روی و خوش‌بوی؛ اولی باشد این مرده بیچاره می‌گوید تو کیستی؟ می‌گوید من عمل تو هستم؛ دومی هم باشد باز این میت می‌پرسد تو کیستی؟ تو این تنهایی آمدی به سراغ ما! باز هم می‌گوید من عمل تو هستم؛

اگر ترانه و فیلم ناهنجار و موسیقی و شراب و زنبارگی و ربا و... بود آن سیاه می‌آید؛ اگر حسین و حج و کربلا و نماز و روزه و خمس و زکات و دست دیگری را گرفتن و دروغ‌نگفتن و رشوه نخوردن بود این دیگری بیاید. این آقا دارد خدمت امام صادق (علیه‌السلام) درس پس می‌دهد. اولین مطلبی که از خدمت حضرت یاد گرفته است این است. می‌گوید آقا من دیدم به هر چیزی دل ببندم حداکثر تا لب گور هست. خانه باشد، ماشین باشد، پول باشد، ثروت باشد، مقام باشد، جاه باشد، حتی زن و بچه باشد تا دم گور هست.

رفتم تعبیر روایت را دیدم، خیلی من می‌پسندم، فرمود: «فَصَرَفْتُ هِمَّتِي!» همت خودم را خرج کردم، اراده خودم را خرج کردم، در مورد چیزی که با من می‌ماند، برای من می‌ماند. در وحدت من، در وحشت من، در قبر من، مونس من هست و از من جدا نمی‌شود و هو فعل الخیر، کار نیک، کار خوب.

بلافاصله تا این درس اول را پس داد امام صادق (علیه‌السلام) به او فرمودند: «أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ!» بارک‌الله خوب فهمیدی! مطلب عالی و مطلب درستی است. انسان را خدا این‌طور قرار داده است که به دنبال امور ماندگار است، فطرت ما این هست، مشکل ما اشتباه در مصداق و اشتباه در تطبیق است. در مصداق مشکل پیدا می‌کنیم، در تطبیق مشکل پیدا می‌کنیم. راه را اشتباه می‌رویم و الا هر انسانی دنبال امور ماندگار است.

چرا ما بحث خلود را داریم؟

چرا ما بحث جاودانگی را داریم؟

حالا یا در بهشت یا در دوزخ؛ سرش این است که هویت انسانی با جاودانگی و خلود پیوند خورده است. ما ذاتاً دنبال امور ماندگار هستیم، زیبایی‌های ماندگار، کمالات ماندگار. اگر مشکلی هست خطای در تطبیق داریم. این آقا می‌گوید من این خطای در تطبیق را نداشتم از اول درست فهمیدم. این درس اول! خوب اگر بخواهیم به این هشت مسئله عنوان بدهیم عنوان مسئله اول شد همراه ماندگار، به امام صادق (علیه‌السلام) گفت آقا من درس اولی که از شما گرفتم این بود بروم به دنبال یک همراه ماندگار، یک رفیق با مرام، یک رفیقی که با من می‌ماند. یک رفیقی که در تنهایی من را ول نمی‌کند و او چه کسی است؟ کار نیک.

## فخر بجا

مطلب دوم از هشت مسئله‌ای که در خدمت امام صادق (علیه السلام) آموخته است.

«الثَّانِيَةُ قَالَتْ رَأَيْتُ قَوْمًا يَفْخَرُونَ بِالْحَسَبِ وَالْآخِرِينَ بِالْمَالِ وَالْوَالِدِينَ إِذَا ذَلِكَ لَا فَخْرَ وَرَأَيْتُ الْفَخْرَ الْعَظِيمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ  
اَلْكَرَمَ كَرَمٌ عِنْدَ اللّٰهِ اَتَّقَا كَرَمًا فَاجْتَهَدْتُ اَنْ اَكُونَ عِنْدَهُ كَرِيمًا ۷»

خود من اگر بخواهم به این دومی عنوان بدهم اسمش را می‌گذارم افتخار درست، فخر بجا! به حضرت عرضه داشت آقا من مردم را دیدم، این‌ها وقتی می‌خواهند افتخار کنند، فخر فروشی کنند، عده‌ای به حسب و نسب فخر فروشی می‌کنند؛ ما از نسل قاجار هستیم!

ما از نسل شاهان هستیم!

ما از نسل دانشمندان هستیم!

به حسب و نسب می‌نازد.

عده‌ای وقتی می‌خواهند فخر کنند به مالشان می‌نازند؛ آنجا این کارخانه را دارم، آنجا این زمین را دارم، آنجا این خانه را دارم، این تعداد آپارتمان دارم.

ما این کاروانی که این سفر با ایشان همراه بودیم کاروان درجه یک بود. تقریباً وجه غالب کاروان این بود که همه میلیاردی بودند و می‌دیدم بعضی‌ها این حال را دارند به مالش می‌نازد! به آنچه دارد می‌نازد!

حالا نه اینکه به لفظ! گاهی نه {گونه دیگری است}!

مقام معظم رهبری (حفظه الله) یکی دو سال قبل فرمودند این کاری که در تهران باب شده است، بعضی از این بچه پول‌دارها سوار ماشین‌های آن‌چنانی می‌شوند، ویراژ می‌دهند در خیابان‌های تهران، این مصداق ظلم و فساد است. چه معنا دارد به مالش می‌نازد!

این موارد ناز کردن عملی است.

فرمود یک عده‌ای به عشیره، قبیله، اولاد و به خانواده‌اش می‌نازد. بله بچه من فلان است!

نوه من فلان است!

به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت آقا این‌ها فخر ندارد.

از فضل پدر تو را چه حاصل

گیرم پدر تو بود فاضل

ما آقازاده بی‌سواد کم نداریم!

حالا بحث ژن خوب و ژن بد هم مطرح هست در جامعه، ما کم نداریم پدر مرجع تقلید هست؛ ولی بچه لایفهم الهی من البر. در محیطی بزرگ شده است که هیچ فضیلت و کمالی ندارد.

من یادم نمی‌رود مرحوم امام خمینی (رحمة الله علیه) در پاریس مصاحبه کردند. در آن مصاحبه فرمودند اصلاً نظام سلطنتی خلاف عقل است!

لذا شما می‌بینید الان هم نظام پادشاهی و سلطنتی یا در کشورهای متخلف و متحجر است مثل عربستان یا یک نماد است و بیشتر تشریفاتی است مثل انگلستان. چیزی از نظام پادشاهی نمانده است؛ چون خلاف عقل هست. چرا خلاف عقل است؟

مثلاً نادر خیلی قوی بود حالا لزوماً بچه‌اش هم همین‌طور است؟!

حالا بچه‌اش این‌طور بود نوه‌اش هم همین‌طور است؟!

حالا نوه این‌طور بود نتیجه‌اش هم همین‌طور است؟!

چه کسی گفته است بابا شاه بود، بچه باید شاه بشود؟!

چه کسی گفته است اگر بابا مدیر بود بچه هم حتماً مدیر است؟!

ایشان فرموده بودند سلطنت خلاف عقل است.

به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت آقا من دیدم این‌ها فخر نیست که حالا من بچه چه کسی هستم! یا چقدر مال دارم! یا چقدر فرزند، قوم و قبیله دارم!

«وَإِذَا ذَلِكَ لَا فَخْرَ.»

رفتم بینم فخر واقعی کجاست؟

به چه می‌شود افتخار کرد؟

آن چیست که اگر من داشتم می‌توانم آن را در دنیا و آخرت بالا بگیرم، نشان بدهم، بگویم آقا این مدال افتخار من هست؟

رفتم سراغ قرآن کریم: «وَرَأَيْتُ الْفَخْرَ الْعَظِيمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، دیدم افتخار یک جا بیشتر وجود ندارد و آن این هست که انسان پیش خدا گرامی باشد، پیش خدا رتبه داشته باشد، خدا او را بالا بگیرد، خدا او را روی دست بگیرد و نشان بدهد آیه قرآن هم می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شما هست.

کرامت، مکرم بودن، مفتخر بودن، فخر داشتن به این است که انسان پیش خدا گرامی باشد. خدا رحمت کند مرحوم شهید غفاری را که در زندان به شهادت رسید. مشهور هم این بود که ساواک وقتی این شهید را شکنجه‌های فراوان کرد و دیگر تصمیم داشت زیر شکنجه او را نابود کند. آن موقع من یادم هست نوجوانی بودم؛ در زبان‌ها مشهور شد که آخرین کاری که ساواک با این پیرمرد روحانی انجام داد این بود که سر او را با دریل سوراخ کردند.

نسل سوم انقلاب یادشان نیست و ساواک نمی‌دانند یعنی چه؟ زجری که کشیدند مردم ما!

ریخته بودند در خانه این پیرمرد و می‌خواستند ایشان را دستگیر کنند، خیلی آدم شجاعی بود. به اینها گفته بود شما چه کسی هستید؟ ساواکی‌ها بودند!

گفته بودند ما مفتخر هستیم به خدمت به شاهنشاه اعظم آریامهر!

با همان زبان ترکی فارسی گفته بود شما مفتخر نیستید! مفتی خر هستید! فرق است بین مفتی خر با مفتخر!

اگر انسان نداند کجا باید فخر فروشی کند مفتخر نیست، مفتی خر هست! خود بر گردن خود ریسمانی انداخته از او هام و حال اینکه جای فخر ندارد.

این آقا به امام صادق (علیه‌السلام) عرضه داشت آقا من خواستم ببینم به چه می‌توانم فخر داشته باشم و مفتخر باشم به قرآن مراجعه کردم. قرآن فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

چه کردم؟ «فَأَجْتَهَدْتُ أَنْ أَكُونَ عِنْدَهُ كَرِيمًا» تمام تلاش خودم را بر این قرار دادم که پیش خدا گرامی باشم، خدا من را اکرام کند؛ یعنی رفتم به دنبال تقوای الهی.

راجع به تقوا خیلی شنیدیم من دو جمله بگویم و رد بشوم؛ هفتاد بار خدای متعال در قرآن کریم به من و شما فرموده است: «اتَّقُوا اللَّهَ» تقوا پیشه کنید.

در زیارت جامعه می‌گوییم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) همه سفارش‌هایشان را کردند در یک کلمه «وَوَصَّيْتُكُمْ بِالتَّقْوَى» سفارش شما یک کلمه است و آن تقوا است. تقوا یعنی چه؟

یعنی انسان پروای الهی داشته باشد. از آن کسی که هم خالق است و هم رازق است و هم ناظر است و هم ثواب و عقاب به دست اوست و هم عالم در دست او دارد اداره می‌شود، از او پروا کند، او را مدنظر بگیرد هوای او را داشته باشد، مهم این است.

گفت من دیدم اگر این جوروی باشم خدا من را دوست دارد و کریم هستم. «فَأَجْتَهَدْتُ أَنْ أَكُونَ عِنْدَهُ كَرِيمًا». هم در این دنیا انسان‌های باتقوا می‌توانند پرونده‌شان را بگیرند بالای دست هم در آخرت.

آخرین جملاتی که علی ابن ابی طالب (روحی له الفداء) فرمود این آیات بود: «لِيَمِثِلَ هَذَا فَعَمَلِ الْعَامِلُونَ»؛ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ الْمُتَنَفِّسُونَ».

باید مثل علی (علیه‌السلام) عمل کنند، عمل کنندگان باید اگر تنافس (مسابقه) است، در مثل چنین عملکردی باشد. امام حسین (علیه‌السلام) روز عاشورا پرونده‌اش را گرفت بالای دست! گفت هیچ جرم و جنایتی ندارم! پاک! در دنیایش این هست در آخرتش نیز این است.

{فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ} فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءْ وَكِتَابِي فَمَا مَنَ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءْ وَكِتَابِي فَهُوَ فِي

## عِشَّةٌ رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ فُطُوْهُهَا دَانِيَةٌ ۱۴».

آن‌هایی که کتابشان به دست راستشان داده می‌شود فریاد می‌کشند: ای مردم بیایید عملکرد را ببینید! افتخار می‌کنم روز قیامت و این هم در دنیا قابل فخر است، هم در آخرت قابل افتخار است.

تا این درس دوم تمام شد امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ!» بارک‌الله مطالب را خوب گرفتی! درست گرفتی! کج‌تابی در فهم نداشتی! کج‌فهمی نداشتی! درست از اهل بیت پیغمبر (علیهم‌السلام) مطلب گرفتی! همین عزاداری که الان ما داریم انجام می‌دهیم ملائکه مجالس اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) را پر می‌کنند. عده‌ای در سراسر عالم با یک تفکر خاص جواری این عزاداری را برگزار می‌کنند که اولین نشردهنده آن عزاداری‌ها انگلیسی‌ها هستند! بعد آمریکایی‌ها!

بروید نگاه کنید واژه شیعه را جستجو کنید!

اولین عکس‌هایی که در اینترنت برای شما می‌آید مراسم قمه‌زنی است!

گوگل را مگر ما اداره می‌کنیم؟!

عکس‌های گوگل را مگر ما می‌گذاریم؟!

آن‌هایی که می‌گذارند بلد هستند چه استفاده‌ای بکنند.

عزاداری اباعبدالله شده دست‌مایه وهن شیعه به‌خاطر چه؟

به‌خاطر کج‌فهمی، کج‌تابی!

خیلی‌هایشان از سر نفهمی این‌چنین می‌کنند. بزرگان‌شان معاند هستند؛ ولی دم‌دستی‌ها مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) را بد فهمیدند.

## هواگریزی

«الَّتَالِثَةُ قَالَتْ لَهَا النَّاسُ وَطَرَبَهُمْ وَسَمِعَتْ قَوْلَهُ تَعَالَى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ فَاجْتَهَدْتُ فِي صَرْفِ الْهَوَىٰ عَنِ نَفْسِي حَتَّى اسْتَقَرَّتْ عَلَيَّ طَاعَةُ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ ۱۵».

عنوان این درس سوم می‌شود هواگریزی!

به استادش امام صادق (علیه‌السلام) عرض کرد آقا! من دیدم مردم خیلی‌ها اهل لهو و لعب هستند، اهل طرب هستند، خوشی‌های نابجا! به قرآن مجید مراجعه کردم دیدم خدای متعال گفته است اهل بهشت کسانی هستند که بتوانند در محضر پروردگار خوشی‌هایشان را مدیریت کنند، خوشی الهی باشد، طرب الهی باشد، لهو صحیح باشد! که در روایات داریم لهو مؤمن در چند چیز است، بیش از آن مؤمن اهل لهو نیست.

می‌گوید من به قرآن مراجعه کردم دیدم خدا می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۱۶»؛

هرکه از خدای متعال ترس و پروا داشته باشد و جلوی نفسش را از هوا بگیرد، از هوس بگیرد.

بتواند هواگریز باشد، این آدم به بهشت می‌رود. چه کار کردم؟

«فَاجْتَهَدْتُ فِي صَرْفِ الْهَوَىٰ عَنِ نَفْسِي»، باز کوشش کردم؛ معلوم است که کار، کار آسانی نیست.

دیدید کسانی که می‌خواهند بروند قله اورست را فتح کنند چند ماه باید برنامه‌ریزی کند که می‌خواهد صعود داشته باشد. حالا رفت روی قله یک ساعت یا نیم ساعت ایستاد می‌خواهد بیاید پایین، خلاص!

پایین آمدن سختی ندارد؛ ولی بالا رفتن سختی دارد. سقوط یک لحظه است؛ ولی این صعود است که جان می‌برد، کار می‌کشد، زحمت می‌کشد.

استاد ما حضرت آیت‌الله حسن‌زاده (رحمة‌الله‌علیه)، من از خودشان شنیدم فرمودند بیست سال ریاضت کشیدم تا بتوانم کاری کنم که این فک را عقل بچرخاند. این فک را عقل فرمانده او باشد، فرمانش دست عقل و خرد باشد، به جا بگوید، به حق بگوید، درست بگوید، غیبت نه! تهمت نه! دروغ نه! لغو نه!

بیست سال کار سختی است.

لذا گفت: «فَاجْتَهَدْتُ» تلاش کردم!

خیلی این قسمت روایت دقیق هست بینم می‌توانم بیان کنم آن‌چنان که در متن آمده است!

می گوید من تمام تلاشم را کردم که هواوهوس را از خودم دور کنم؛

«حَتَّى اسْتَقَرَّتْ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى.»

بله! این مجاهده من به ثمر نشست این تلاش من به نتیجه نشست و نفس من بعد از این اجتهاد و کوشش در هوا گریزی، آرام آرام مطیع شد، این نفس رسید به جایی که حرف شنوا شد؛ یکی به میخ نزد، یکی به نعل! بر طاعت الهی مستقر شده است.

در همین سفر حجی که ما امسال بودیم، تعداد زیادی از کاروانیان ما که عرض کردم میلیاردر هم بودند، آمده بودند در اتاق صحبت می کردیم، این آقا معلوم بود حج آمده است، لاس وگاس آمریکا هم رفته است! اینجا آمده است کنار ساحل آنتالیا هم رفته است!

بعضی هایشان که بلیت داشتند!

یعنی بعد از مکه می خواستند بروند دوباره.

یعنی چه؟

یعنی این «حَتَّى اسْتَقَرَّتْ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى» نشده است.

یکی به میخ یکی به نعل!

شب عروسی جوری هست، در مسجد جوری هست. این تقوا به جان ننشسته است، این جور نیست که رام شده باشد نفس نه! چموشی می کند.

این شاگرد امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت یا ابن رسول الله! من آنقدر این مجاهده با نفس را، آنقدر این کنترل و مدیریت هواوهوس را ادامه دادم تا اینکه مستقر شد علی طاعت الله.

ما امروز با هواپیما که از مشهد می آمدیم پشت سر ما سمت راست یک خانمی گفت حاج آقا شما جواب مسئله شرعی هم می دهید؟!

گفتم کار ما همین است. چند مسئله شرعی پرسید تا رسید به اینجا که گفت حاج آقا من یک دخترخاله ای دارم این رفته استرالیا. گفتم خوب!

گفت این دو تا پسر دارد هر دو شدند مسیحی!

گفتم خوب.

گفت اما خود دخترخاله من و شوهرش بی دین شدند.

گفتم خوب!

گفت اینها می آیند ایران، می آیند خانه ما، من زندگی ام چه می شود؟

گفتم نیم خورده آنها نجس، دست تر به جایی زدند نجس، جای تر بود اینها پا گذاشتند نجس است! کسی که مبدأ هستی را منکر است نجس است.

گفت زندگی مشکل می شود!

گفتم تو حکم پرسیدی من نیز حکم گفتم!

من که مرجع تقلید نیستم، دارم نظر فقیه را برایت می گویم.

گفتم این راجع به این پدر و مادر آنها است؛ اما پسرها نه! مسیحی ها و اهل کتاب به نظر مقام معظم رهبری (حفظه الله) پاک هستند.

بعد پرسیدم اینها این جوری بودند؟

گفت نه حاج آقا!

رفتند در آن محیط یک مدتی که آنجا بودند یواش یواش آلوده شدند تا رسید به اینجا که خدا چه هست؟ پیغمبر چه هست؟

نفسی که «اسْتَقَرَّتْ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى»، این با یک تغییر محیط، با دو تا سفر تغییر نمی کند، روی مبانی اش ایستاده است، روی افکارش ایستاده است، روی اعتقاداتش ایستاده است، روزبه روز محکم تر، روزبه روز خالص تر.

پس سومین درس این شد که من دیدم بسیاری از مردم اهل لهو و طرب هستند و دیدم اگر بخواهم بهشتی باشم باید لهو و طرب خودم را مدیریت کنم، خوشی ها مدیریت بشود، خوشی ها الهی باشد، نه شیطانی!

از قول من این را یادگار بگیرید که خوشی های الهی قابل قیاس با خوشی های شیطانی نیستند!

قابل مقایسه نیستند!

یعنی لذاتی که خوبان می برند و دوستان خدا می برند اصلاً قابل قیاس نیستند با این لذت های دم دستی.

می گوید من دیدم این چنین است آدم نفس را مدیریت کردم و آن را در مشت خودم گرفتم کوشش کردم هواوهوس را از خودم دور کردم، آرام آرام این نفس چموش آرام شد تا بر طاعت الهی مستقر شد.

بلافاصله بعد از این مطلب سوم امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «أَحْسَنَتْ وَاللَّهِ!» بارک الله، درست فهمیدی، انسان باید خوشی هایش را مدیریت کند، باید سعی کند خوشی ها الهی و الوهی باشد. بالای منبر به مردم گفتم ما هیچ لذتی نداریم از لذات مادی که نظیرش بلکه بهتر از آن در لذت های الهی نباشد. طرف چون نچشیده است؛ لذا گمان می کند لذت فقط در آن است که به سمت شیطان و اغوای او حرکت کند درحالی که چنین نیست!

یکی از لذت ها که خیلی ها لذتش را نچشیده اند لذتی است که شاعر گفت:

اگر لذت ترک لذت بدانی                      دگر لذت نفس لذت نخوانی

خود اینکه انسان بتواند نفسش را مدیریت کند در مقابل لذت های نابجا، لذتی به انسان دست می دهد، شعفی، شوری، عشقی و نشاطی که اصلاً در جای دیگر خبری نیست.

«صلى الله عليه يا ابا عبد الله.»

شب جمعه و شب اول ماه محرم و شب آغاز سال هجری قمری، سال اصلی مسلمین است؛ هم شب اول سال، هم شب آغاز محرم، هم شب جمعه، شب زیارتی خاصه ابا عبد الله (علیه السلام) است ما هم در خیمه ابا عبد الله نشستیم، اول سلامی خدمت حضرت عرض کنیم. بعد هم عرض توسلی داشته باشیم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَ لَأَجْعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ [الزِّيَارَةُ] السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ] وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ۱۷.»

فرهنگ قرآنی ما هم این است که «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۱۸»، اول شهید در مکتب ابا عبد الله، پسر عمه حضرت، داماد امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مسلم بن عقیل (روحی له الفداء)، نماینده خاص امام زمان خودش است.

مسلم از همه مراجع تقلید مقامش بالاتر است؛ زیرا اینها نماینده های عام هستند؛ ولی مسلم نایب خاص امام زمان خودش است. بسیار آقا و بسیار کریم است.

امروز داشتیم در مقتل می خواندم وقتی لشکر حمله کرد به منزل طوعه، کمر بندش را محکم بست، سوار اسب شد، نیزه به دست گرفت، یک جمله گفت؛ اما قبل از آن یک جمله، یک کار کرد بسیار پر معنا!

تعبیر مقاتل این است «فَتَبَسَّمَ»، اول خندید و تبسم کرد.

این جلوه را ما در عاشورا زیاد داریم، جلوه های «مَا زَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً ۱۹»، جلوه های خنده های ابا عبد الله (علیه السلام) در روز عاشورا و قبل از شهادت، تبسم ها.

در تاریخ دارد: «فَتَبَسَّمَ مُسْلِمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا نَفْسُ! اِخْرَجِي إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَحِيصٌ، وَلَا عِنْدَهُ مَحِيدٌ ۲۰»،

نفس آماده باش!

بیا به سمت مرگی که هیچ چاره ای از او نیست!

داستان مسلم را بلد هستید من زبان حالش را بخوانم مجلس آماده بشود ان شاء الله عزاداری کنیم.

من خودم با همین دو دست خودم	نامه دادم بیایی آقا جان
نامه دادم بیایی و ای کاش	داده بودم نیایی آقا جان
من ز دعوت و اهل کوفه ز عهد	همگی مثل هم پشیمانیم
کاش می شد نیایی و ای کاش...	زیر لب کاش کاش می خوانیم
پسر فاطمه دلم خون است	بس که این کوفه شهر دل سنگی است
چون غروب بقیع دلگیر است	کوفه انگار شهر دلتنگی است

پر زخم است پیکرم اما...

در تاریخ آمده است که لب بالایش شکافت، لب پایین شکافت، از پشت به کمرش نیزه زدند؛



پر زخم است پیکرم اما  
دل تنگم به یاد چشم شما  
فکر اهل و عیالتان هستم  
فکر ناموس حضرت حیدر

زخم قلبم عجیب می سوزد  
به خدا ای حیب می سوزد  
فکر زینب عقیله عظمی  
فکر خاتون محشر کبری

مسلم بن عقیل دارد با اباعبدالله (علیه السلام) درددل می کند...

فکر زهرای کوچکت هستم  
دست هایش چو شانه بر مویت

آنکه دائم به روی پایت بود  
گاه هم روی گونه هایت بود

دل اینجاست؟!...

یاد طفل ربام آقا جان  
بین بازار کوفیان دیدم  
ز این دقایق چقدر دل تنگم  
کاش می شد که بشنوم من باز  
حال بالای بام آقا جان  
دم آخر چقدر شیرین شد  
وقت افتادن از روی این بام  
پای دیوار ازدحام است و...  
من غریب و تو هم غریب آقا  
وای! اما برای تو بدتر  
لحظه های غروب آقا جان  
از پی آن دوازده ضربه  
بعد غارت ز پیکر پاکت  
پیش چشم تو عمه سادات

چند ماهش شده علی اصغر؟  
خود و شمشیر و تیرهای سه پر  
که چه دورم ز فیض محضرتان  
یک اذان از علی اکبرتان {  
چه نسیمی می آید از سویت  
تا که آمد به سوی من بویت  
فکر افتادن شما هستم  
فکر جان دادن شما هستم {  
هر دو در ازدحام بی دینان  
سنگ هست و هزار تیغ و سنان  
چه قدر دلخراش خواهد شد  
کل عالم هلاک باید شد  
آن چهل نعل نو چه خواهد کرد  
مویه و آه و نوحه خواهد کرد

مسلم را بردند بالا به سمت سقف دارالاماره، وقتی داشت می رفت پشت بام، زارزار گریه می کرد، قاتلش گفت تو که این هدف بلند را داشتی نباید گریه کنی! مرد بزرگ گریه نمی کند!  
فرمود برای خودم گریه نمی کنم. امامم فرموده است تا تو نامه ننویسی من نمی آیم، من نامه نوشتم حسین جان برخیز و بیا!

بالای بام ایستاد رو به سمت مکه، آقا از مکه حرکت کرده است سپس عرضه داشت: «السلام علیک یا اباعبدالله.»  
خبر رسید به امام حسین (علیه السلام)، مسلم را شهید کردند، بلافاصله دستور داد یک خیمه را خالی کردند، بچه های مسلم را خواست روی پاهایش نشاند، شروع کرد دست بر سر بچه ها کشیدن.

بچه ها فطرت پاکی دارند، یکی برگشت گفت آقا جان چرا این جور روی سر ما دست می کشید؟!  
نکند پدرمان را از دست دادیم، فرمود من به جای پدر شما هستم.

بگو یا اباعبدالله دختر خودت افتاد روی جنازه چه کار کردند؟!

مقتل می گوید: «{إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ} فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوَهَا عَنْهُ ۲۱.»

شب جمعه، شب زیارتی اباعبدالله (علیه السلام) است؛ سه مرتبه صدا بزن یا حسین...

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

## فهرست منابع

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹.
۲. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۳. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۴. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۵. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۶. سوره بقره، آیه ۱۵۶.
۷. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۸. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۹. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۱۰. مانند فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ سوره تغابن، آیه ۱۶.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی اکبر. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. ... من لایحضره الفقیه. ۴ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۶۱۶.
۱۲. سوره صافات، آیه ۶۲.
۱۳. سوره مطفین، آیه ۲۶.
۱۴. سوره حاقه، آیه ۱۹ - ۲۳.
۱۵. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۱۶. سوره نازعات، آیه ۴۰.
۱۷. کفعمی، ابراهیم بن علی. بدون تاریخ. البلد الامین. ۱ ج. ایران :- [بی نا]، ص ۲۷۱.
۱۸. سوره واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱.
۱۹. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت الله، غفاری، علی اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خرسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار: الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۴۵، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲۰. حسینی جلالی، محمدرضا، جعفری، محمدرضا، موسوی، اکرم، قادرسهی، اعظم، و فخر، اعظم. ۱۳۷۸. تاریخ امام حسین علیه السلام. ۲۴ ج. تهران - ایران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی. دفتر انتشارات کمک آموزشی، ج ۱، ص ۷۵۹.

۲۱. فهری زنجانی، احمد، و ابن طاووس، علی بن موسی. بدون تاریخ. اللهوف علی قتلی الطفوف، یا، آهی سوزان بر مزار شهیدان. ۱ ج. تهران - ایران: جهان، ص ۱۳۴.